اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 و یلزم من هذا عدم كون الصور ا لجسمیه و غیرها جوهراً بالمعنی المذكور فیه و ان صدق علیها معناه صدقا عرضیا

 در بحث روز گذشته عرض شد كه این صور ماده و صورت، اینها به آن معنای جوهریت خودشان این طور نیستند كه هر كدام در تحت مقوله دیگری قرار بگیرند بلكه مادّه برای خودش یك حقیقت این عوض و بدل شود ایرادی پیدا نمی‌كند.

 بله مرحوم آقا ایشان سابق روی این قضیه ضبط كردن واینها نظری نداشتند جلوگیری می‌كردند ما هم یك علت درستی نفهمیدیم برای این قضیه كه مثلا این اصرار ایشان بر این چیست؟ خب حالا چه اشكالی دارد؟ شاید نظرشان یك چیزی باشد كه جهت همان سمعه بودنش و این مورد نظر باشد و بیشتر این قضیه باشد.

 ولی بعد یك چیزی خودم فهمیدم و متوجه شدم كه اصلا نسبت به افراد عادی، نه ولی نسبت به انسان خودش، آن جایی كه صحبت انسان ضبط بخواهد باشد دستگاه و اینها این توجّه كاملًا به سمت متكلم نیست انسان از آن قوای خودش یك ده پانزده درصدی را می‌گذارد برای این ضبط وقتی كسی و آن دقت لازم و تیزی كه باید داشته باشد آن تیزی از بین می‌رود یك اعتمادی آن ته قلبش به این مسئله دارد و خلاصه حالا اگر او نباشد دیگر منقطع و منقطع می‌شود اصلا انقطاع پیدا می‌كند از نظر نفسی كه هیچ وسیله و آلت دستگاهی نیست كه بخواهد او را پشتیبانی كند و این با عث می‌شود كه یك نوع دقت خاصّی پیدا بشود حالا خوب بعضیها شاید این طور نباشد و تفاوت كند علی كل حال ایشان سابق نمی‌گذاشتند ولی بعد چرا خودشان چیز كردند و دیگر خودشان تكیه داشتند ولی خوب چیز خوبی است به جهت اینكه بعضی از مواردی اتفاق می‌افتاد كه ما می‌دیدیم یك حرفی یك مسئله‌ای فقط یك بار گفته می‌شود و دیگر تكرار نمی‌شد یا زمینه‌اش دیگر به دست نمی‌آمد یا اصلا به طور كلی ذهول حاصل نمی‌شد فقط همان یك بار می‌گفت مثلا گاهی اوقات می‌شود من خودم در دفترهایی كه می‌گویند انسان باید همیشه دفترچه‌ای، كاغذی داشته باشد بنویسد اینها برای همین است یا امروزه همین دستگاههایی كه هست موبایل چیزهای دیگر مثل آن خوب ضبط می‌شود شاید یك مسئله‌ای به ذهنش می‌رسد ممكن است چیزی هم نداشته باشد كاغذی و قلمی‌آن موقع همراهش نباشد همان مطلب را در همان وقت ضبطش كند تا این كه بعداً بتواند پیگیری كند یا خود ایشان می‌فرمودند:

 مرحوم پدرمان كه بارها می‌شد من در مجلسی بودم شخصی یك مطلبی می‌گفت برخورد می‌كرد به یك داستانی به یك قضیه‌ای در یك كتابی بالاخره هر كسی در مطالعات خودش حتی ولو ممكن است مرتجلًا باشد مسبوق به سابقه نباشد یكدفعه در یك كتابی چیز عجیبی، نكته‌ای برمی‌خورد برحسب تصادف من چند شب پیش بود دیدم، داشتم دنبال یك كتابی می‌گشتم یك‌دفعه برخورد كردم به یك كتاب، دیدم نوشته كه سه رساله در نقد عرفان از میرزای قمی آن را برداشتم تعجب كردم كه ببینم مثلا ایشان چی گفته نگاه كردم دیدم مثل بقیه است بعد حالا نكته جالب این جا معلوم می‌شود یكدفعه گفتم كه مقدمه‌اش را بخوانم ببینم آدم خیلی چیزها از مقدمه كتاب دستش می‌آید یكدفعه نگاه كردم قضیه یكدفعه جالب بود مثلا ببینید یك همچین چیزهایی خیلی برای انسان مهم است خیلی! یكدفعه پیش می‌آید و شاید هم خوب این هم مثلا یك عنایتی باشد مخصوصاً به طالب علم، كه خدا در همین موقعیتها فرصتها گاهی مطالبی برایش پیش می‌آورد.

 دیدم ایشان نوشته وقتی رفتند در كربلا شاگرد وحید بهبهانی بودند و وحید بهبهانی خوب خیلی به ایشان عنایت داشت خوب وضعیت وحید بهبهانی مشخص است افكارشان و اینها خوب معلوم است كه به او مجدِّد می‌گویند مسائلشان با سید محمد امین استرآبادی اخباریها و اینها و از این نقطه نظر خب تا اینجا مسئله‌ای نیست بعد وحید بهبهانی به خاطر همین هوش و استعداد و جدیتی كه ایشان داشت و تازه هم مرحوم میرزای قمی‌تازه ازدواج كرده بود می‌خواست یك مقداری زندگیش بهتر بشود فشاری كه در آن موقع داشت فشار سایر افراد ایشان نداشته باشند و اینها این می‌رود شروع می‌كند نماز و روزه استیجاری گرفتن و پولش را می‌دهد به این میرزای قمی‌كه در زندگی بهتر باشد خوب این یك كار خوب و مستحسن و كاری كه در عالَم خودش، محبت كرده و این قابل تقدیر هست از این نظر، در این جا هیچ شكی نیست. میرزای قمی اطلاع نداشت بعداً مطلع می‌شود بعد از گذشت سالها كه ایشان یك همچین كاری می‌كرده و آن شاگردش را این جوری مساعدت داشته استادش فوت می‌كند ایشان هم برمی‌گردد به ایران و در اولین سفری كه می‌آید به عتبات وارد كربلا كه می‌شود می‌گویند كه خوب برویم برای زیارت سیدالشهدا می‌گویند نه من اول باید بروم از استادم تشكر كنم! بعد برویم برای زیارت امام حسین! و بلند می‌شود اول می‌رود عتبه خانه وحید را می‌بوسد و خلاصه به عنوان احترام با عده‌ای كه بودند و بعد آن وقت می‌رود برای زیارت سیدالشهدا!! ببینید همین یك قضیه چقدر برای انسان مطلب دارد چقدر میزان معرفت مردم را، علما را، به صاحب ولایت و به ولی نعمت نشان می‌دهد كه این‌ها با این چیزها پیدا نمی‌شود!!

 میرزای قمی مرد عالمی و ملّایی بوده لیكن معرفت و شناخت نداشته. یادتان می‌آید قضیه‌ای را من نقل كردم راجع به بنده خدایی اتفاق افتاد این همان است منتهی آن یك فرد عادی بوده خوب میرزا با این سعه معلوماتش راجع به قوانین آن وقتی كه قوانین ما عام و خاصش را هم خواندیم خدا بیامرزد رحمت كند استادمان مرحوم آقای غروی، تك و تنها برای ما می‌آمد در زمستان آن سال كذایی سالهایی كه واقعاً تا بعد از نوروز و اینها همین طور در قم یخ بود این توی آن سرما می‌آمد در این صحن و ایشان به ما قوانین می‌گفت، خدا بیامرزد واقعاً اخلاصی داشتند و آن موقع این شعر یادم است كه اولِ قوانین نوشته بود؛

 لیت ابن‌سینا درا اذ جاء مفتخراً باسم رئیس بتصنیف لقانونی

 ان الاشارات والقانون قد جمعا مع الشّفاء فی مضامین القوانینی

 هر كی هر لنگه كفشی گم كرده بود در قوانین پیدا می‌كرد واقعاً چیز عجیب و غریبی است و لیكن مشخص است خودش اهل فلسفه نبوده، مَتفلسِف بوده می‌خواسته خودش را بزند خراب‌كاری‌هایی دارد خیلی مفصل در این نقد عرفان رساله اش خب مشخص است از عباراتش این كه مرد این میدان نبودند ایشان و اگر كسی هم نقد می‌كند خب یك نقد علمی‌بكند این چه مسائلی است كه یضحك به الثكلا ... آدم این جوری بیاید علی كل حال در فنّ خودش مرد ملّایی بوده كه جولان خوبی داشته در مسائل.

 مرحوم آقا می‌فرمودند؛ خواندن و مطالعه جامع الشتات میرزای قمی‌برای هر مجتهدی لازم است تفریعِ فروعش برای انسان خیلی مفید است جامع الشتات سابقا چیز بوده الان چاپ دیگر هم شده از این چاپهای جدید خوب این نشان می‌دهد دیگر وضعیت ما را و میزان معرفتی ما را، نشان می‌دهد جایی كه میرزای قمی با آن صیت و شهرتش كه به او اول مجتهد ایران گفته می‌شود در زمان فتحعلی شاه و فتحعلی شاه از او تقلید می‌كرد و در قضیه‌ای كه برای مرحوم سید محمد باقر شفتی اصفهان پیش آمد كه خواهر زاده او (فتحعلی شاه) را اعدام كردند چون یك آدم كشته بود ایشان هم مبسوط الید بود مرحوم شفتی رشتی سیدی كه الان در اصفهان است ایشان در آن جا دفن است. آوردنش خواهر زاده فتحعلی شاه را و دیدند نه این قتل، قتل عمد است و حكمش هم مشخص است هر كسی را كه آوردند جرأت نكرد خواهر زاده این است وقتی بزند، پدرش را بعداً درمی‌آوردند. و خیلی جاها دیگر هست الان همین طور اگر یك كسی كاری بكند با تهدید و فلان و خلاصه چه می‌كنیم و چه می‌كنیم طرف دیگر كاری نمی‌تواند بكند، چیز مشخصی است برای همه مشخص شده بود روشن است قضیه آن موقع هم همین طور بوده مثل این كه یك قضیه قانون در تاریخ است همیشه هر كسی از همان قانون پیروی می‌كند فقط ما آن سالهای حكومت جدّمان را بایستی كه همیشه به یاد بیاوریم آن هم كه رفت بابا چهار سال حكومت كرد و بعداً شمشیر آمد و آن هم كه دوام نیاورد ان‌شاءالله باشیم و ببینیم كه آن وعده‌هایی كه داده شده در فرزندش چگونه صورت عمل به خود می‌گیرد.

 بله و این هیچ كس نتوانست و این خودش بلند شد و شمشیر را گرفت و گردنش را زد هیچ كس جرأت نكرد وقتی كه خبر به فتحعلی شاه رسید ایشان را انداخت در زندان سید را انداخت در زندان كه چرا خواهر زاده من را، اگر دیگری را می‌كشتی اشكال نداشت ولی چون خواهر زاده من است ولو آدم بكشد نباید بكشی! معلوم است كه آن موقع خودی و غیر خودی مطرح بوده دیگر آن موقعها از این قضایا بوده ما خیال می‌كردیم آن آخرالزمان خوب آن هم آخرالزمان بوده دیگر چرا این طوری بود انداخت زندان بعد میرزای قمی می‌شنود خیلی ناراحت می‌شود فتحعلی شاه متوجه می‌شود میرزای قمی‌از این قضیه ناراحت شده می‌فرستد سراغ میرزا كه این جناب میرزا این سید مجتهد بوده یا نبوده میرزا به او می‌گوید از او بپرس كه من مجتهد هستم یا نه؟ نه اینكه از من بپرسی دیگر آن را آزادش می‌كند اقلا این قدر حرف شنوی داشته از مرجع تقلیدش خدا را شكر!

 این وضعیت میرزا میرزایی كه با این وضعیت و موقعیت بوده شما نگاه كنید شناختش نسبت به سیدالشهداء چقدر بوده! می‌گوید من اول بروم اقتضاءمی‌كند ادب و اداء شكر به پاس زحمات و آن عنایت خاصّش اول بروم و از استادم تشكّر كنم عتبه او را ببوسم بعد بروم به زیارت سیدالشهدا در مرتبه بعد! یعنی سیدالشهدا بعد از استاد قرار دارد! چرا یك همچنین قضیه اتفاق می‌افتد؟! به همین دلیل كه شما فلسفه و عرفان نخواندید به همین دلیل شما نمی‌دانی كه همه چیز سیدالشهدا است شما نمی‌دانی كه ولایت چیست شما فقط یك گنبد می‌بینی فقط شما یك گنبد می‌بینی یك امام حسین می‌بینی كه هزار و چهارصد سال میرزا كه دویست سال پیش بوده هزار و دویست سال پیش این امام حسین آمد و مشمول ظلم خلفا شد و وضعیت آن چنانی پیدا كرد فقط این مقدار برای شما حاصل شده از معرفت! بیش از این حاصل نشده شما فقط یك ادب ظاهر نسبت به توصیه‌ای كه شده می‌بینید چون رسول خدا گفته كه كسی كه بیاید و فرزندم را زیارت بكند این ثواب را دارد ما برویم حالا اگر رسول خدا نمی‌گفت نه نمی‌رفتیم كربلا اگر رسول خدا نمی‌گفت آن را هم نمی‌رفتیم حالا گذرمان می‌افتاد می‌رفتیم یك سلامی می‌كردیم نمی‌افتاد هم نمی‌افتاد نمی‌فهمدیم ربط خودمان را با ولایت درك نمی‌كنیم آن مبدأیت فیض را از نفس امام این را نمی‌فهمیم این را كی می‌فهمد؟ كسی كه عرفان نظری بخواند و آخر با روایت دماء ثلاثه كه این همه معرفت حاصل نمی‌شود برای انسان! هان با استصحاب قسم ثالث كلی و فرض كنید كه برائت این چیزها كه برای آدم پیدا نمی‌شود! با این مبانی اصول ظاهریه و الفاظ و اینها كه برای آدم پیدا نمی‌شود.

 اینها یك چیزهای خاص به خودش را دارد آنی كه برای انسان حاصل می‌شود آنی كه واقعیت خارجی و آن مراتب هستی را برای انسان نشان می‌دهد و راهگشای زندگی انسان هست در اینها كه خوب اینها نیست آنها مسائلی است كه باید آن مسائل از دریچه نفس امام ظاهر بشود آنهایی كه می‌گویند فلسفه و عرفان كشك است میرزای قمی‌هم همین ها را خوانده بود همین روایات را خوانده بود همین چیزهای اهل بیت را خوانده بود ولی چرا این جا به این خبط مبتلا شد؟ به خاطر این كه آن چیزی را كه بقیه كشك می‌دانند لابد ا و هم كشك دانست و این مسئله برایش حاصل شد

 بله حالا بالاخره در مقام الفاظ ممكن است انسان الفاظ مناسب و جاذب و جالبی بگوید ولی صحبت در این است كه این الفاظ چقدر عمق دارد در وجود انسان! آن عمقش باید مشخص و معلوم بشود و انسان می‌فهمد در موارد مختلف و در جریانات مختلف كه این عمق به اصطلاح چقدر هست.

 اینها خوب برای این قضیه و مسئله بود خوب این برای انسان خوب دفعی حاصل می‌شود این مسائل، یعنی فرض بكنید كه اگر انسان در آن موقع یكدفعه یك همچنین مطلبی را كاغذی داشته باشد كه بنویسد خوب این می‌ماند و ثبت می‌شود و اتفاقاً خیلی مطالبی هست كه انسان نمی‌تواند به همه كتب اطلاع و اشراف پیدا كند انسان باید این فرصت را به خودش بدهد كه در ارتباط با افراد فوری نگاه بكند ببیند كه حالا این شخص این مطلب را در یك كتابی فرض كنید كه دیده فوراً همان را حفظ كند و ضبط كند و از ثمره مطالعات دیگران بهره بگیرد آدم كه نمی‌تواند كه فرض كنید كه همین همین مسئله‌ای كه من الان در این جا نقل كردم شاید سالیان سال می‌گذشت یك همچنین قضیه‌ای هم به گوش شما نمی‌رسید حالا برحسب اتفاق باید من بیایم آن جا آن قسمت را بروم یكدفعه میلم به این كشیده بشود كه این را بردارم ببینم این چیست مثلا ظاهرا یك دفعه یكی برای من آورده بود خودم نگرفته بود ببینیم این حالا چیست و بعد بیایم كنجكاو بشوم در مسئله و این نكته و انسان خیلی مطالب ومسائل را می‌تواند به دست بیاورد در این زمینه واقعا انسان می‌تواند با یك قضیه‌ای كه از یك نفر می‌شنود كلّی سیستم فكریش عوض بشود. یك مسئله یك قضیه یك مطلب، نسبت به یك نفر افراد زیادی بودند روی سرشان قسم می‌خورند، روی سرش قسم می‌خورد وقتی كه این را می‌دیدم این شخص را سابقا؛ الان فوت كرده، وقتی كه من ایشان را می‌دیدم زیاد هم می‌دیدم در رفت و آمد و اینها در همین قم هم ایشان بود در رفت و آمدها من این شخص را زیاد می‌دیدم می‌دیدم این چیزهایی كه راجع به او نقل می‌كند، نمی‌خورد به این شكل، نمی‌دانم چرا دلیلش هم خودم نمی‌فهمیدم كه این چرا من نسبت به این، این حال را دارم آدم گاهی اوقات ممكن است دلیلی برای آن ذهنیت خودش پیدا نكند ولی هست، ذهنیت را كاریش نمی‌شود كرد هر كاری هم بكنی آن از بین نمی‌رود می‌گردد دنبال این كه یك فرصتی پیدا بشود تا ببینید ذهنیتش به كجا مربوط می‌شود، پیدا نمی‌كند آن را. تا این كه آن فوت می‌كند و ما بر حسب اتفاق در یك مجلسی شركت كردیم كه مجلسی بودیم چند نفره و دوستانه بله یك نفر در آن مجلس بود از افرادی كه با آن شخص مرتبط بود و چون ما را محرم در آن مجلس تصور كرد این بعضی از مسائلی را كه خودش در ارتباط با آن شخص بود بیان می‌كرد مثلا فلان بود از جمله صحبتهایی كه ایشان می‌كرد یك قضیه‌ای را تعریف كرد كه یك چند نفری آمدند در یك قضیه با ایشان یك ملاقاتی كردند آن صورت جلسه آن ملاقات و اینها را برای بنده گفت تا گفت گفتم بله حالا فهمیدم آنی را كه من دنبالش می‌گشتم و قضیه این بوده و این حالاتش این بوده و روحیاتش این بوده در حالتی كه بقیه افراد روی سرش قسم می‌خورند هنوز هم همین طور است. كه مثلًا این طور خوب این بر حسب اتفاق است یعنی ما باید در آن مجلس شركت كنیم مثلا فرض كنید كه همین طوری در بزنند آن هم بیاید در حالی كه اصلا قراری بر این قضیه نبوده بعد در ضمن صحبت یكدفعه خدا به زبان و كلام او بیاندازد یك مطلب را و این را برای انسان روشن كند.

 و من این قضیه را در طول زندگی تجربه كردم راجع به خیلی از افراد تجربه كردم كه خوب مطلب به قسم دیگر و به جور دیگر مطرح می‌شود درواقع حقیقت امر چیز دیگری است و این چیز عجیبی است نمی‌دانم این از پیغمبر است یا از امیرالمومنیین است «ما أضمَرَ أحدٌ شیئاً الّا ظهر فی فلتات لسانه»[[1]](#footnote-1) كه همچنین عبارتی نمی‌شود كسی در یك واقعیت دیگری باشد و خود را به شكل دیگری بیاراید پیش می‌آید یك فرصتهایی كه آن چرا كه هست رو می‌شود حالا یا با زبان یا با اطوار یا با چیزهای دیگر نه آن چرا كه هست همانی كه هست حالا چه خوب چه بد این می‌آید و مسائل و قضیه روشن می‌شود.

 وقتی كه من آن روز این قضیه را شنیدم از آن خیلی برایم عجیب آمد كه انسان هشتاد سال نود سال در میان مردم باشد زندگی كند البته من از او چیزهای دیگری هم دیده بودم خودم به شخصه دیده بودم و هی حمل بر صحّت می‌كردم هی توجیهاتی برایش اما وقتی كه این مسئله را دیدم دیدم نه دیگر این دیگر جای توجیه دیگر نیست آن دیگر یك امر روشنی كه دیگر مسائلی انسان برمی‌خورد كه قابل توجیه نیست فرض بفرمایید آن قابل توجیه باشد اصل خود قضیه باید انسان توجیه كند كه اصلش توجیه است دیگر اصلا خواب بوده طرف این را دیده اصلا وقوع خارجی نداشته تا این جا كه دیگر ما توجیه نداریم تا این حدّ كه دیگر نداریم چطور انسان هشتاد سال نود سال در میان مردم با شد و خود را به شكلی و به صورت دیگری بیاراید! چقدر بد است چقدر زشت است چقدر زننده است اصلا واقعا ما فرض می‌كنیم قیامتی هم نیست خدایی هم نیست خوب بالاخره این وجدان آدمی چطور قبول می‌كند چطور می‌پذیرد این ناهمگونی و اختلاف را؟! چرا؟ چه داعی برای این مسئله هست؟ ما چه چیزی كم داریم از این كه بخواهیم این گونه با افراد برخورد كنیم! دیگر پناه بر خدا دیگر پناه بر خدا از این گونه مسائل. لذا مرحوم پدر ما ایشان و همین طور بزرگان سابق اینها خیلی تأكید داشتند بر اینكه همیشه یك قلم و كاغذ در جیب انسان باید باشد همیشه باشد تا یك حرفی یك مسئله‌ای را انسان می‌بیند و می‌شنود این را بیاید بنویسد و خود ایشان هم همیشه این را داشتند مسئله را البته خوب ایشان حافظه‌شان هم خیلی خوب بود من یادم است در یك مجلسی كه بودیم اگر مطالبی شنیده می‌شد ایشان كاملًا دقت می‌كردند و وقتی كه می‌آمدند می‌نوشتند الان بسیاری از روایات از نكات و از حكایاتی كه ایشان در كتابهایشان نوشتند همین طور سماعی بوده یعنی فرض كنید كه از افراد موثّق اینها را شنیدند و بعد وقتی كه آمدند در منزل آن را ضبطش كردند و نوشتند كه در همین دفترهای جُنگی كه مطالب دست خطی كه از ایشان باقی مانده این مسئله این قضیه است كاغذهایی هم هست مثلا كاغذهایی تك تك، متفرقاتی هم ایشان دارند و خیلی روی این مسئله ایشان تأكید داشتند به ما هم می‌گفتند مخصوصاً طلبه همیشه باید كاغذ و قلم در جیبش باشد چون بعضی چیزها دیگر انسان به طور كلی برای او ذهول پیدا می‌شود دیگر اصلا نمی‌آید دیگر فرصت برای انسان به دست نمی‌آید كه بخواهد دوباره برخورد بكند.

 یك وقتی ایشان به من می‌گفتند كه یك وقتی من رفتم منزل یكی از آقایان من یادم است در این قضیه خودم با ایشان بودم ایشان نگفتند كی ولی من یادم است مرحوم آقاسید محمدعلی سبط بود در تهران، مرد خوبی بود بسیار مرد خوبی بود و مدتها است كه ایشان به رحمت خدا رفته است و گاه گاهی دیدن ایشان می‌آمدند منزل و مرحوم والد تهران بودند ایشان می‌رفتند منزل ایشان در یك جلسه‌ای آن یك قضیه‌ای نقل كرد كه یك نفر از آقایان در یك جا بود از یك كتاب قدیمی‌دست خط كه هنوز چیز نشده آن طوری كه من یادم است به ذهنم و حافظه‌ام مراجعه می‌كنم این جزو همین مطبوعات و اینها نیست، به اصطلاح كتاب هنوز باید خطی باشد چون خود من پیگیری می‌كنم یك همچین مسئله‌ای نیست یكی از آقایان از یكی از این كتابها كه رفته بود در هند از اینها یك روایتی نقل كرده بود خیلی روایت عجیبی بود كه من هم خودم یادم می‌آید یك همچین چیزی ولی آن قدر عجیب بودكه برای مرحوم آقا و ما یكی از مسائل اجتماعی بود نمی‌دانم كیفیت ارتباط بود مراوده بود حشر و نشر با مردم بود خلاصه یك مسئله اخلاقی به نظرم بوده در ضمن صحبت این را هم می‌گوید فقط هم ما سه تا بودیم ایشان بودند و مرحوم آقا و ما بودیم دیگری نبود و از این مطلب می‌گذرد و ایشان می‌خواستند دوباره به این قضیه مراجعه كنند و از ایشان بشنوند چون به طور كلی فراموش شده بود آن روایت، ایشان هم درست نقل نكرده بود قدری ابهاماتی در آن بود بله خلاصه قرار شد كه ما برویم و از ایشان سوال بكنیم و رفتیم و ایشان هم مسافرت بود و بعد آمد و نشد و بعد یكدفعه به رحمت خدا رفت این. من یادم است سالها بعد یك وقت مرحوم آقا از این قضیه یاد می‌كردند كه این شاهد می‌آوردند كه گاهی برای انسان پیدا می‌شود و انسان به واسطه سستی و چیزی كه می‌كند دیگر از دست می‌دهد و دیگر این پیدا نشد كه نشد! خلاصه روایت پیدا نشد این قضیه مربوط به مسائل اخلاقی بوده آن طوری كه در ذهنم است و خود من هم هر چه فحص كردم دیدم نه، یك همچنین چیزی وجود ندارد، طبع نشده خیلی داریم كتابهایی كه هنوز طبع نشده ولی چطور سینه به سینه این فرض كنید كه مسئله نقل شده رسیده به این جا اگر این جا مثلًا مكتوب می‌شد دیگر می‌ماند این مسئله ثبت می‌شد به خاطر یك ذهولی كه شده این دیگر از دست رفته!

 لذا حتماً باید طلبه این نكته را داشته باشد كه ضبط كند حفظ كند بنویسد این مسائل مختلفی را كه می‌شنود كه همان طوری كه در روایات داریم علم قطره قطره جمع می‌شود برای انسان و برخی از این مطالب عجیب جنبه كلیدی پیدا می‌كند یعنی اصلا جنبه كلیدی دارد نسبت به قضیه نسبت به این مطلب نسبت به استنباطش اصلًا به عنوان یك اصل در استنباط قرار می‌گیرد یك اصل در فهم مطلب قرار می‌گیرد و آن وقت در جهات ترجیحیه این وسط می‌آید تأثیرگذار است در جهات مختلف و روایات مختلفی كه می‌بیند این ها مثلا می‌آید و این مسئله را به اصطلاح تأثیر می‌گذارد مثلا الان شما ببینید در این روایاتی كه الان ما داریم می‌خوانیم كی اصلا یك مطالبی را آخر می‌آید چیز می‌كند حالا این امروز در بحث ما این روایات روایاتی است كه همه این روایات را می‌بینند ما هم كه این روایات را جعل نكردیم شیخ حرّ در وسایل آورده شما ببینید وقتی امام می‌فرماید كسی كه قرض دارد واجب است كه استقراض كند و حج انجام بدهد چطور شما دیگر به حج می‌گویید واجب مشروط! خوب این دیگر چه جور با هم جور در می‌آید آن كسی كه به این حج حكم واجب مشروط را می‌دهد آخر این روایتها را نخوانده خوب این روایتها را جلوی چشمش است دیگر، وقتی كه امام می‌گوید واجبٌ یجب علیك نمی‌دانم استقراض در مورد دین در مورد گیرم بر اینكه شما بگویی اصلا مستحب است ما كه دیروز گفتیم بعضی از این موارد تصریح بود ظهور كه نبود نصّ بود بعضی ظهور در استحباب است امام در مورد حج استحبابی كه واجب است اداء قرض، می‌گوید استقرض و حجّ وادع الله تعالی ان یقرض در این می‌گوید، چطور در مورد حج واجب نمی‌گوید! این كجایش جور درمی‌آید بالاخره خدا به ما هم یك جو عقل داده دیگر و همه عقلها فقط همین یك جویش به ما رسیده خدا را شكر همان یك جو را داریم همین آن وقت در مورد حج واجب نخیر، شما می‌توانید تحصیل استطاعت بكنید می‌توانید نكنید بعد هم كه تحصیل استطاعت كردید شب اول شوال می‌توانید اسقاط استطاعت بكنید! خوب این با كدام یك از این روایات جور درمی‌آید؟ این تفسیر و فتوای شما بر چه مبنایی است؟ كدام روایت درمی‌آید به تو این اجازه را می‌دهد، كدام اصل به تو این مجوز را می‌دهد؟ آن مكلف بدبخت فلك زده كه آمده حالا مقلّد تو شده چه گناهی كرده بلند شود بیاید این استطاعت حج پیدا بكند ولی اول اشهر حج بردارد پول را ببخشی به زید و بكر و خالد و فلان و بروی صفا كنید و بعد هم اسقاط استطاعت شده و سقوط و دیگر!

 بنابراین بنشینی آن كسی كه این فتوی را می‌دهد چه برداشتی واقعا از اسلام و از دین دارد؟ این چه برداشتی دارد اینها چیزهایی است كه تن آدم را به لرزه می‌اندازد ما به كجا می‌رویم واقعاً، أینَ تذهبون و مثل این كه هیچ هیچ چیزی راحتر از فتوی دادن نیست در این دنیا! هیچ چیز هیچ چیزی راحتر از فتوی و هیچ چیزی سهل تر از دین و هیچ مظلومی‌مظلومتر از امام زمان در این دنیا وجود ندارد كه صاف بلند شوند بیایند علی خلاف ما انزل الله بخواهند همین طور فتوی بدهند! و بعد هم نسبت به مسائل دیگر و مسائل دیگر و مسائل اجتماعی همان طوری راحت خیلی راحت می‌نشینیم بر همین متكا تكیه می‌دهیم و زیرمان هم یك تشكی می‌اندازیم كه نرم باشد و یك وقتی اگر خدای نكرده نعوذ بالله نستجیر بالله یك فردی آرتروزی این زانوها گرفته است الم كمتری احساس شود و بعد هم می‌گوییم بروید فلان كنید بروید فلان كنید بروید ... خیلی راحت خیلی عالی و خوب.

 و می‌گوییم خوب حالا بزرگوار شما كه مسئله را می‌فرمایید بسم الله خودتان هم مطابق هم با این عمل بفرمایید! بنده، نخیر آقا، ما باید بنشینیم روی تشك و ما باید بمانیم تا حفظ بشود مبانی، ما برویم چه كسی می‌خواهد حفظ كند؟ كی می‌خواهد در اینجا فرض كنید كه یك وقتی ثلمه‌ای پیدا شود كه لایسدّها شیء اذا مات العالم الفقیه ثلم فی الاسلام ثلمی لایسدّها شیء ما باید باشیم بقیه بله، خدا هر كسی را برای یك كاری ساخته والسابقین الاولین من المهاجرین بله ساعی العسره مال بقیه و بقیه هم مال بله اینها چیزهایی است كه بالاخره كم كم روشن شده بله روشن شده و بیشتر هم روشن خواهد شد بله آن دوگانگی ها بیشتر برملا خواهد شد آن دوگونه بودنها دیگر شفافتر خواهد شد.

 تلمیذ: بعضی از كتب نوشته‌اند مرحوم میرزا با مرحوم بید آبادی ارتباط داشته، اخیراً در بعضی از كتبی كه نوشته‌اند مرحوم میرزا از مرحوم بید آبادی دستور سلوكی می‌گرفتند یك كتابی چاپ می‌شود این مطلب را نقل می‌كند حتی دارد از قم حركت كردند رفتند خدمت ایشان ...

 استاد: بله خب حالا این، این را شما بعد از دویست سال دارید نقل می‌كنید اما این كه چگونه بوده و چه طور رفتند و تا چه حدّی توانستند موفق بشوند و اینها را ما خوب نمی‌توانیم بیان كنیم یك مطلب دیگر هم در این جا هست حالا ما دراین جا گفتیم از مرحوم میرزا ولی باید این را هم در نظر داشته باشیم ببینید خود قضیه و واقعه را ما در اینجا بیان كردیم لعلّ كه ایشان در اواخر عمر تغییر نظر داده باشد فهمش عوض شده ما نمی‌توانیم به ایشان جسارت كنیم و این اتهام ما دام العمری را بزنیم خوب خیلی‌ها در یك برهه‌ای یك خطایی می‌كنند و بعدا متوجه اشتباهشان می‌شوند این شاید در ارتباط با مرحوم بیدآبادی رفع این اشتباه شده باشد.

 تلمیذ: اواخر عمرشان بوده كه در قم مرجعیت داشتند ظاهراً سوار یك استر می‌شوند و حركت می‌كنند این شعر را برایشان می‌خوانند زوچه بد دیدی كه خواهی غیر از او و همین یك شعر را می‌خوانند بر می‌گردند

در دو عالم گر تو آگاهی از او \*\*\* زوچه بد دیدی که خواهی غیر از او

 ایشان همین طور مات و مبهوت نگاه می كند و بر می‌گردد و هیچ تكلمی صورت نمی‌گیرد

 استاد: از كجا

 تلمیذ: از اصفهان برمی‌گردند قم

 استاد: درست

 تلمیذ: مرحوم بید آبادی

 استاد: مرحوم بید آبادی برمی‌گردند

 تلمیذ: نه میرزا

 استاد: مرحوم میرزا برمی‌گردند

 تلمیذ: همان یك بیت را می‌گوید و برمی‌گردند همان موقع كه مرجعیت علی الا طلاق را داشتند

 استاد: بله

 تلمیذ: الان یادم آمد

 استاد: بله این مسئله‌ای كه بیان كردیم، مسئله و مطلب این است كه این واقعه در یك همچنین موقعیت است كه خوب مرحوم میرزا كه این قضیه از او نقل می‌كنیم می‌خواهم این را عرض كنم كه اینها با خواندن نیست! آن آخر عمر با آن موقعی كه ایشان آمد و این عمل را انجام داد از نقطه نظر علمی چیزی به او اضافه نشده بود این هم زمان پیری بوده و سنش سن بالای داشته ولی احتمال دارد كه فهمش تغییر پیدا كرده این چیزی كه ما می‌گوییم این است كه با این چیزها آن مسائل پیدا نمی‌شود! بعد از این كه ایشان برگشته بود و خلاصه به آن موقعیت علمی رسیده بود آن قضیه اتفاق افتاده بود كه رفته بود زیارت قبر استادش ولی خوب لعل اینكه بعداً در سالهای بعد وضعیت و فهمش و ادراكش تغییر پیدا كرده این مسئله و تفاوت را ما نمی‌توانیم انكار بكنیم یعنی مخفی كنیم.

 و علی كل حال قضیه قضیه مهمی است دیگر، كه انسان بداند كه این چیه مطالب و این مسائل و قضایا پیدا نمی‌شود و ما نظایرش را هم خوب می‌بینیم نظایرش را هم دیدیم در جهات مختلف دیدیم این نظایر را.

1. نهج البلاغه حکمت ٢٦ [↑](#footnote-ref-1)